

جایگاه «نسیان خدا» در مجموعه علل و نتایج «نسیان خویشتن»

فاطمه قدرتی / استادیار الهیات دانشگاه یاسوج

f.ghodrati@yu.ac.ir

دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۲۰ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۱/۳۱

چکیده

«بحران هویت» یا همان «نسیان خود» و بحران «ازخودبیگانگی»، مشکلی است که همواره گریبان گیر بشر بوده است. این پژوهش، با مراجعه به مضامین قرآنی و روایی و استناد به آرای آیت‌الله جوادی آملی، ابتدا مفهوم روشنی از بحران روحی «خودفراموشی» ارائه داده و در گام بعد، جایگاه «خودفراموشی» و دین‌گریزی را در سلسله‌علل و سلسله‌نتایج «خودفراموشی» تبیین کرده است. یافته‌های این پژوهش حاکی از این است که خودفراموشی نه به معنای از دست دادن فطرت توحیدی، بلکه به معنای عطف توجه به صورت مادی و غفلت از صورت نوعیه انسان و روح انسانی است. اما در رابطه با جایگاه نسیان خدا، با توجه به اینکه طبق آیات قرآن کریم، اعتقاد به توحید مقوم صورت نوعیه انسان است، نسیان خدا منجر به نسیان خویشتن خواهد شد. از سوی دیگر، با نظر به آیات قرآن کریم مبنی بر اینکه مبدأ و معاد یکی است و انسان مظهر تام و جمیع اسمای الهی است، نسیان خویشتن نیز نهایتاً منجر به نسیان خدا خواهد شد. از این رو، «خودفراموشی» در سلسله‌علل و سلسله‌نتایج «خودفراموشی» قابل تحلیل و بررسی است.

کلیدواژه‌ها: خودفراموشی، خودفراموشی، آیات قرآن کریم، نسیان، نسیان خویشتن.

هر انسانی بالوجدان خود را می‌یابد و با علم حضوری، حقیقت خویش را درک می‌کند. گرچه ممکن است در تطبیق آن دچار اشتباه شود و بدن را بخشی از حقیقت خود بداند، یا روح را موجودی جسمانی بیندارد، ولی اگر دقت کند، می‌فهمد نه بدن جزئی از حقیقت اصیل انسان است و نه روح، جسمانی و مادی است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۴۸). با این وجود، از برخی آیات و روایات استنباط می‌شود که انسان گاهی حالتی پیدا می‌کند که خودش با خودش فاصله پیدا می‌کند و خود را فراموش می‌کند: «فانسیهیم انفسهم» (حشر: ۱۹): «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (بقره: ۴۴): همچنان که در بخشی از روایتی از حضرت علی علیه السلام چنین عبارتی آمده است: «... قَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ» (انصاری قمی، ۱۳۵۹، ج ۴، ص ۳۴۰): اشاره به همان حالت از خودیگانگی و خودفراموشی انسان دارد.

موضوع «از خودیگانگی» و معنای آن، علل‌شناسی و تبعات و آثار روانی آن در انسان، از جمله مباحث پر سابقه در علوم اسلامی است که از نظر فلسفی، کلامی و با رویکرد قرآنی و روایی مطرح شده است. در اروپا نیز پرداختن به مفهوم «خودفراموشی: Alienation» از هگل شروع می‌شود و بعد از او، سایر مکتب‌ها این مسئله را مطرح کردند (ر.ک: کاکاوند، ۱۳۹۲؛ پتریک مسترسن، ۱۳۹۰). در بررسی مضامین اسلامی، در برخی آیات و روایات خدافراموشی و نسیان نسبت به خدا، به‌عنوان علت و منشأ خودفراموشی و نسیان خویشتن معرفی شده است (حشر: ۱۹). درحالی که برخی آیات دیگر، خدافراموشی را جزو تبعات و پیامدهای منفی خودفراموشی معرفی می‌کند (یس: ۷۸ و ۷۹). در این میان، بررسی دقیق مفهوم و ماهیت عارضه «فراموش کردن خداوند» و «فراموش کردن خود» و روشن شدن چگونگی ملازمه و رابطه «خدافراموشی» «فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» (مجادله: ۱۹) و «خودفراموشی» (فانسیهیم انفسهم؛ حشر: ۱۹) و سرانجام بررسی احتمالات معنایی «فراموش شدن انسان توسط خدا» (وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى؛ طه: ۱۲۶) که به‌عنوان عارضه سوم و حاصل کنش و رابطه خدافراموشی و خودفراموشی است، کمتر مورد مذاقه قرار گرفته است و می‌تواند رابطه معنایی بسیاری از آیات را با یکدیگر روشن سازد.

در این پژوهش، با استناد به آیات قرآن کریم ضمن بررسی معنای هر یک از این سه عارضه برای نفس انسان، چگونگی تأثیر و تأثرات ایجابی آنها بر یکدیگر، مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به اینکه این بحث، جزو مباحث چندوجهی است و دارای صبغه کلامی، قرآنی و روایی است، از آراء و نظرات عالمان و محققان برجسته حوزه مباحث کلامی و قرآنی، به‌ویژه آثار آیت‌الله جوادی آملی استفاده شده است.

۱. مفهوم و انواع «خودفراموشی»

انسان بر پایه فطرت خداشناسی و توحید آفریده شده است. طبق آیات قرآن کریم، اعتقاد به توحید و خداشناسی، مقوم صورت نوعیه انسان یا همان روح و نفس ناطقه انسان است: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹): روح انسان با یاد و ذکر خدا عجین است؛ یعنی اینکه رابطه اعتقاد توحیدی با روح انسان مثل رابطه عرض و معروض نیست که در صورت از بین رفتن آن عرض، هیچ تغییری در معروض رخ ندهد و به همان حال بماند، بلکه اعتقاد به خدای

یگانه قوام‌دهنده شخصیت انسانی انسان است. اگر این اعتقاد از انسان گرفته شود، با سایر حیوانات تفاوتی نخواهد داشت. از سوی دیگر، انسان به مصداق آیه شریفه «أَنَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (دهر: ۴)؛ با توجه به اینکه تنها موجودی است که خودش باید «خویشتن» خود را که چه باشد، انتخاب کند، و با توجه به اینکه دارای دو صورت جسماعی و صورت نوعی و معنوی است، روشن است چنانچه انسان، در انتخاب «خویشتن» خود، فقط جنبه ظاهری را برگزید، یقیناً دچار نسیان از خود واقعی و حقیقی خویش، که همان جنبه معنوی است، شده است؛ چرا که ارزش تن صرفاً در حد وسیله برای جان آدمی است.

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
«غزل شماره ۱۸ از غزلیات سعدی»

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

در آیات قرآنی، به عارضه «نسیان خویشتن» اشاره شده است: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره: ۴۴)؛ آیا مردم را به نیکی و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌کنید، با اینکه شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید؟! در این آیه، راز نفی تعقل از آن گروهی که دیگران را به نیکی فرا می‌خوانند، اما دچار خودفراموشی شده‌اند، در عبارت «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» مطرح شده است. در حقیقت، هماهنگی و جمع بین امر مردم به کار نیک و بین خودفراموشی با عقل است. به هر حال، چنانچه شخص به نشئه گیاهی و حیوانی سرگرم شد، ارتباط او با نشئه انسانی ضعیف می‌شود و این امر موجب خودفراموشی خواهد شد. همچنان که قرآن در جایی دیگر از آنها با تعبیر «الانعام» (انعام: ۴۴) یا «الْقِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ» (بقره: ۱۱۵) یاد کرده است که بی‌تردید چنین تعبیری برای بیان واقعیتی خارجی است، نه دشنام؛ چراکه آنها خصائص اخلاقی یک بهیمة را در خود متبلور ساخته‌اند، می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف: ۱۷۹)؛ «كُونُوا قِرْدَةً خَاسِئِينَ» (بقره: ۶۵) (باشید بوزینگانی خوارشدگان). حضرت علی علیه السلام نیز در خطبه ۸۶ نهج‌البلاغه، درباره کسانی که رابطه وجودی خود را با خدا حفظ نکردند، می‌فرماید: «فَا لَصُورَةُ صُورَةِ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَّوَانٍ وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»؛ صورتشان در دنیا صورت انسان است و سیرت و قلب آنها، صورت حیوان است و آنها مرده‌ای در بین زنده‌ها هستند.

در بیان انواع خودفراموشی، در کنار خودفراموشی مذموم با توجه به علت خودفراموشی، می‌توان «خودفراموشی ممدوح» را نیز فرض کرد. خودفراموشی مذموم، نسیانی است که دون عقل متعارف است. «خودفراموشی ممدوح»، نسیانی است که فوق عقل عادی است. به عبارت دیگر، خودفراموشی ممدوح مربوط به عارفی است که در اثر استغراق در شهود الهی، خود را فراموش می‌کند. قرآن می‌فرماید: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۱۱۵)؛ چیزی غیر از خدا را نمی‌بیند، حتی خود را تا چه رسد به دنیا و ما فیها.

یکی از آثار مهم خودفراموشی ممدوح، دیدن «مبدأ» و «معاد» است. به عبارت دیگر، کسی که در توحید ربوبی، موحد است و جز تحت تدبیر خدا، زیر پوشش تدبیر احدی قرار نمی‌گیرد، هرگز نمی‌گوید، من به میلیم رفتار

می‌کنم؛ من چنین می‌گویم؛ من چنین می‌پسندم؛ بلکه می‌گوید: «پسندم آنچه را جانان پسندد». هرگز خود را نمی‌بیند، تو خود حجاب خودی. اگر از میان برخواستی، می‌بینی چیزی در کار نیست. به اصول کلی دین یقین پیدا می‌کنی و با چشم جان هم مبدأ را می‌بینی، هم معاد را می‌نگری. مبدأیی را که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (انعام: ۱۰۳)؛ تو با چشم جان مشاهده می‌کنی، معادی را که غیب است و هنوز از لحاظ سیر طبیعی به او نرسیده‌ای، هم اکنون مشاهده می‌نمایی (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۱۱۸).

لازم به یادآوری است، در این پژوهش خودفراموشی مذموم مورد بحث می‌باشد. حضرت علی علیه السلام درباره آن می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يُشِيدُ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ أَصَلَ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا» (انصاری قمی، ۱۳۵۹، ج ۴، ص ۳۴۰)؛ من در عجبم از کسی که دنبال گمشده‌اش می‌رود، ولی خودش را گم کرده است و به دنبال آن نمی‌رود. در توضیح این روایت، باید گفت: این بیانی که حضرت علی علیه السلام دارند برای این است که انسانی که خودش را گم کرده چون نمی‌داند که گم شده است، خود را نمی‌جوید. اگر صندوقچه گوهرین یاد الهی را گم کرد، غیر از حیوانیت چیزی نمی‌ماند و حیوانیت نمی‌گذارد که انسان به دنبال سرمایه گمشده خود برود... لذا تمام تلاش رهبران الهی این است که انسان را به یاد خدا که اصل همه یادها است متذکر کنند. به یاد انسان بیاورند که، گوهر توحید فراموششان نشود (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۴۵).

۱-۱. رابطه خودفراموشی با فطرت توحیدی انسان

معنای فراموشی و نسیان «خود»، آن نیست که این افراد فطرت توحیدی خود را از دست داده باشند؛ زیرا از دیدگاه قرآن کریم فطرت الهی تغییرپذیر نیست. کما اینکه در آیه فطرت می‌فرماید: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰)؛ طبق آیات شریفه قرآن در قیامت پرده غفلت کنار می‌رود و مؤمن و کافر تمام حقیقت خود را مشاهده می‌کنند.

۲. انواع نسیان

«فراموشی»، در عربی معادل «نسیان» است و نسیان که از ماده «نسی» است، در لغت به معنای از یاد بردن و فراموش کردن چیزی است که قبلاً در ذهن بوده (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۳۰۴). طبق این معنا، نسیان ضد ذکر و حفظ می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۳۲۲). برای نسیان چند معنای مجازی نیز بیان کرده‌اند. از جمله، «بی‌اعتنایی» و «ترک کردن» (زمخشری، ۱۹۹۲، ص ۶۳۱). در کلام عرب استعمال نسیان در معنای اخیر شایع است (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۶، ص ۹۷). «فراموشی»، در اصطلاح قرآنی، غالباً به معنای بی‌اعتنایی به خدا و اوامر او اطلاق می‌شود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۸۹).

در قرآن کریم، واژه «نسیان» ۴۵ بار با اشکال مختلف به کار رفته است که ۳۷ مورد آن درباره انسان بوده است. در گذشته جهل را به دو نوع بسیط و مرکب تقسیم می‌کردند و جهل بسیط، قابل تبدیل به علم است؛ ولی جهل مرکب قابل تغییر نیست (نراقی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۳۶ و ۱۵۲)؛ زیرا اگر کسی نسبت به چیزی جهل داشت، می‌توان به او آگاهی داد. اما اگر جهل داشت و جهل او مرکب شد و جهالت خود را عین علم و آگاهی پنداشت، چنین شخصی هرگز قابل آگاهی بخشی نیست.

نسیان نیز مانند جهالت چنین تقسیمی دارد و با تعبیر «تنزل در قوس نزول» از آن یاد کرده و درباره آن گفته‌اند که تنزل در قوس نزول هم گاهی مضاعف می‌شود. یک وقت انسان فقط خود را فراموش می‌کند ولی با تذکر، و یادآوری به یاد خود می‌آید. یک وقت آنچنان خود را فراموش می‌کند که فراموشی می‌کند که خویشتن او از یادش رفته است؛ لذا هرگز بیدار نمی‌شود. در قرآن کریم راجع به این گروه چنین آمده است: اگر قطعه‌های زمین از هم جدا شود، و مرده‌ها مورد مکالمه قرار گیرند، هرگز این دل‌مردگان، حق را نمی‌پذیرند. هر کرامت و اعجازی به اینها نشان داده شود قبول نمی‌کنند؛ زیرا اینها آنچنان خود را فراموش کرده‌اند که هرگز متذکر نمی‌شوند و همانند سنگ سخت از هر گونه انعطاف و پذیرش امتناع می‌ورزند: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً» (بقره: ۷۴؛ جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۲۷۵ و ۲۷۶).

۳. جایگاه «خدا فراموشی» در سلسله علل «نسیان خویشتن»

قرآن کریم می‌فرماید: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» (مجادله: ۱۹)؛ همچنین می‌فرماید: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» (حشر: ۱۹). بنابراین اول، استیلاهی شیطان است. دوم، نسیان خداست. سوم، نسیان خویشتن خویش. اما در رابطه با اینکه این روند چگونه رخ می‌دهد و چرا اگر یاد خدا را فراموش کردیم، خود را فراموش خواهیم کرد، می‌توان گفت:

اگر شیطان در کعبه دل راه پیدا کرد اول کاری که می‌کند، سرمایه خداخواهی را دفن می‌کند و چون یاد خدا با جان انسان عجین است، اگر یاد الهی دفن شد، جان انسانی هم دفن می‌شود. لذا فرمود: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»؛ یعنی خود فراموشی متفرع بر خدا فراموشی است. لذا با حرف «فاء» که نشانه تفریع است ذکر شده است و این چنین نیست که یاد خدا یک خاطره عرضی در درون انسان باشد که اگر یاد خدا رفت، حقیقت انسانی بماند، بلکه یاد خدا به منزله مقوم روح انسانی انسان‌هاست که اگر آن یاد فراموش شد، دل هم فراموش می‌شود. اگر یاد خدا در بین امیال دفن شد، جان انسانی هم دفن می‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۴۰ و ۴۱).

از این رو، خداوند می‌فرماید: «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا». در تفسیر این آیه گفته‌اند:

دسیسه کردن علیه نفس، این است که انسان، از خواسته‌های عقلانی و دستورات دین پیروی نکند و نفس را در این عیب‌ها داخل نماید، یا این عیب‌ها را در نفس، داخل نماید، و موجب شود آن نفسی را که خداوند، با انواع استعدادهای تکاملی آفریده به مطلوب و هدف خویش که رسیدن به فضائل اخلاقی و کمال حقیقی باشد نرسد، درحالی که نفس می‌بایستی این همه فضائل داشته باشد (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۱۳۰ و ۱۳۱).

همچنان که برخی با توجه دادن به نوع ارتباط بین نفس ناطقه یا جان انسان با خالق هستی، در رابطه با اثر خدا فراموشی گفته‌اند: «اگر انسان توجه به خود کند نفس او آینه‌ای است که شناخت آن جدای از شناخت خداوند نیست. به همین دلیل، وحدت و پیوند ناگسستگی بین فراموشی خداوند و فراموشی نفس خویش است» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۳۵۹).

قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: آنان خدا را فراموش کردند، پس خداوند نیز آنها را فراموش کرد. آنجا که فرمود: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (توبه: ۶۷)؛ مردان منافق و زنان منافقه برخی از ایشان از برخی دیگرند، فرمان می‌دهند به کارهای بد و باز می‌دارند از نیکی و فرو می‌بندند دست‌های خود را (از بیعت با پیامبر اکرم ﷺ فراموش کردند خدا را و در نتیجه خدا ایشان را فراموش کرد، به راستی که منافقان نافرمانند). البته آیه شریفه «فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ» (بقره: ۱۵۲)

نیز مفهوم آیه فوق را می‌رساند. به‌گونه‌ای که آیه به این معناست که مرا یاد نمایند تا شما را یاد کنم. مفهوم دیگر آن، این است که اگر مرا فراموش کردید، من نیز شما را فراموش خواهم کرد. اما اینکه خداوند بنده را فراموش کند، باید بررسی شود که به چه معنی است؛ زیرا اولاً، براهین عقلی و نقلی ثابت می‌کند که نسیان در خداوند راه ندارد.

از جمله براهین عقلی آن است: نسیان حقیقتی بر خداوند محال است؛ زیرا خداوند شهود محض است. شهود با نسیان جمع نمی‌شود و گرنه جمع بین نقیضین لازم می‌آید (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۸). همچنین، خداوند کمال مطلق است و نسیان، نشانه نقص و نیاز است. بنابراین، راه یافتن چیزی که نشانه نیاز باشد، در خداوند محال است.

ثانیاً، براهین نقلی از آیات کریمه قرآن و نیز روایات بر این مسئله تأکید دارد که خداوند فراموش نمی‌کند: «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نساء: ۱۷۶)؛ خداوند به همه چیز آگاه است؛ «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (مریم: ۶۴)؛ پروردگار تو هرگز چیزی را فراموش نمی‌کند؛ «لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى» (طه: ۵۲)؛ خداوند هرگز گمراه نبود، و فراموشکار نیست. «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ» (یونس: ۶۱)؛ پوشیده نمی‌ماند از پروردگار تو هم وزن ذره‌ای در زمین و نه در آسمان و نه خردتر از آن و نه بزرگتر.

از جمله روایات وارده، روایتی است در کتاب **عیون الاخبار** که از حضرت رضا علیه السلام درباره معنای جمله «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» پرسیده شد. امام علیه السلام فرمود: خدای تعالی دچار فراموشی و سهو نمی‌شود، نسیان و سهو از خصوصیات مخلوق حادث است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ذیل آیه ۶۷ سوره توبه). بر اساس این براهین، بی‌شک نسیان حقیقی بر خداوند محال است و از صفات سلویه خدا می‌باشد.

محققان در رابطه وجه فراموشی خداوند در آیه: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» سه احتمال را جایز می‌دانند: اول، این تعبیر یا از باب صنعت بدیهی مشکله است، مثل «وَحِزَاءٌ سَيِّئَةٌ سَيِّئَةٌ مِثْلَهَا» (شوری: ۴۰) که می‌گویند: جزای بدی، بدی است، درحالی که جزای بدی یعنی انسان بد را در برابر بدی او کیفر دادن بد نیست، ستمکار را تأییب کردن، بد نیست. ولی در قرآن می‌خوانیم که می‌فرماید: «حِزَاءٌ سَيِّئَةٌ سَيِّئَةٌ مِثْلَهَا» (شوری: ۴۰؛ جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۴۰). مؤید این مطلب، سخن طبرسی است که در تفسیر آیه مزبور می‌فرماید: «اینکه لفظ نسیان و فراموشی در اینجا آورده شده است به خاطر یک سنخ بودن کلام است و گرنه اسناد نسیان به خدای تعالی جایز نیست» (طبرسی، ۱۳۷۲ق، ذیل آیه ۶۷ سوره توبه). دوم، این نسیان در مقام علم فعلی است و علم فعلی از مقام فعل انتزاع می‌شود، نه از مقام ذات و اگر فعل خدا که همان جود و بخشش خداست، در یک موطنی به کسی نرسد، از آن نرسیدن جود و سخا نسیان انتزاع می‌شود، و اگر جود الهی به انسانی نرسد او هلاک می‌شود؛ چون انسان نه ذاتاً می‌تواند زنده بماند و نه می‌تواند از علل و عوامل دیگر سبب حیات تحصیل کند، بلکه تمام این فیض‌ها باید مستقیماً از ناحیه خدای تعالی به او برسد. «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (نحل: ۵۳). از این رو، اگر فیض به یک موجودی نرسد، او قطعاً از بین می‌رود و این فیض نرساندن همان ترک فعل است و از این ترک فعل نسیان انتزاع می‌شود، چنان که از فیض و فعل خدای سبحان تذکر و علم مقابل نسیان انتزاع می‌شود؛ چون علم فعلی خدا عین فعل آن حضرت است و اگر یک جا فعل خداوند نبود، از آنجا نسیان انتزاع می‌شود. سوم، به کمک آیه سوره حشر، نسیان خداوند به وسیله انساء تفسیر شود؛ بدین معنی که تعبیر «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» که در سوره حشر آمده، روشنگر «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» است که در سوره توبه آمده است. بدین گونه که در آیه ۱۹ سوره حشر، خداوند در این آیه می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ از آن کسان مپاشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند، ایشان نافرمان هستند؛ یعنی چون در اثر فراموشی خدا، خودشان را فراموش کردند، استحقاق لطف الهی را ندارند (همان، ص ۴۱).

طبرسی نیز ذیل آیه ۶۷ سوره توبه از قول اصم می‌فرماید: «آنها اطاعت خدا را واگذارند، خداوند نیز آنها را در آتش واگذارد و رحمت و پاداش نیک خود را از آنان بازداشت» (طبرسی، ۱۳۷۲ق، ذیل آیه ۶۷ سوره توبه).

در روایتی از حضرت علی علیه السلام در تفسیر آیه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» در تفسیر عیاشی از ابی معمر سعدانی نقل شده، که امام علی علیه السلام مقصود از منسی شدن انسان راه بی‌بهره شدن آدمی از ثواب الهی معنی فرموده‌اند (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۹۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۱۳۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۴۴).

به عبارت دیگر، بحث فراموش کردن خدا، فراموش کردن خود، فراموش شدن توسط خدا، مسائلی است که در طول یکدیگرند؛ چون خدا اینها را از خویشتن خویش گرفت، کاری نمی‌کند که ساینده لطف الهی باشند، بلکه از نظر لطف و مرحمت الهی افتادند. «منسی شدن»، یعنی مورد لطف قرار نگرفتن و از لطف الهی محروم شدن، چون خودشان را فراموش کردند، چرا خودشان را فراموش کردند، به چون خدا را فراموش کردند. این ظهور غضب و خشم الهی که تا قیام قیامت جریان و تداوم پیدا می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۶-۳۵۹؛ همو، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۴۳-۴۱ و ۲۰۲-۲۰۳).

بنابراین، همان‌طور که فراموشی خداوند موجب فراموشی نفس می‌شود، زمینه فراموشی لطف و مهر خدا را نسبت به خود انسان فراهم می‌کند. چنان که آیه ۱۴ سوره سجده نیز به منسی شدن انسان در روز قیامت اشاره دارد: «إِنَّا نَسِينَاكُمْ»؛ ما شمار را (از نظر لطف و محبت) فراموش می‌نماییم. به همین لحاظ، در قیامت در پاسخ به سؤال کوران قیامت که گویند: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» (طه: ۱۲۵) گفته می‌شود: «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (طه: ۱۲۶)؛ خدا گوید: چنین است آیات ما به سوی تو آمده و تو آنها را فراموش کردی. همچنین، امروز تو فراموش شده‌ای و مورد عنایت و لطف الهی نیستی.

خداوند در سوره آل عمران نیز فرمود: ما با یک عده در قیامت سخن نمی‌گوییم و به آنها با نظر لطف و عنایت نگاه نمی‌کنیم: «وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران: ۷۷).

درباره آیه ۱۹ سوره حشر که در بیان علیت خدافراموشی نسبت به خودفراموشی است، چند نکته قابل ذکر است: در این آیه، خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر: ۱۹)؛ و نباشید مانند آنکه از یاد بردند خدا را، پس خدا نیز (به‌عنوان مجازات) از یادشان ببرد ایشان را، تنها آن گروه نافرمانند.

برخی مفسران، در رابطه تفسیر این آیه گفته‌اند: سنت لایتغیر الهی در این رابطه، این است که اگر کسی خدا را فراموش کند، به کیفر دردناکی مبتلا می‌شود و آن اینکه حقیقت خود را از یاد می‌برد (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲ق، ذیل آیه ۱۹ سوره حشر). در تفسیر کبیر *مَهْجُ الصَّادِقِينَ* نیز درباره علیت خدافراموشی و عبارت «فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» آمده است:

پس خدای فراموش گردانید برایشان نفس‌های ایشان را و در توفیق برایشان در بست و به جهت آن تقدیم چیزی نکردند برای فردای قیامت یا آنکه محروم ساخت آن را از حظوظ آخرت که در روز قیامت تسداید و احوال را به ایشان نماید و به جهت آن نفس‌های خود را فراموش کنند. *قوله تعالی: «لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ»*... (کاشانی، ۱۳۴۶، ج ۷، ص ۲۴۰ و ۲۴۱).

همچنین، درباره کیفیت انساء نفوس آنان از خودشان، از بعض آیات و روایات چنین استفاده می‌شود که قدرت و علم ذاتی خداوند متعال، بین ذات انسان و قلب او که همان حقیقت او می‌باشد، حائل و فاصل است و هر گونه اراده کند،

قلب را منقلب می‌کند: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِتَّخَذَ تَحْشُرُونَ» (انفال: ۲۴)؛ و بدانید که به راستی خداوند بین انسان و قلب او حائل است و همانا به سوی او محشور می‌شوید.

در تأیید این معنای دقیق، روایت معروفی است که می‌فرماید: «أَنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ» (ر.ک: ابن بابویه، بی‌تا، ح ۷۵)؛ همانا دل‌ها بین دو انگشت از انگشت‌های خداست، آنها را هر گونه بخواهد منقلب می‌کند. به عبارت دیگر، هر کس با ارادهٔ خویش، خدا را فراموش کند، به کیفر دردناکی مبتلا می‌شود و آن این است که خداوند با سیطره و احاطه‌ای که بر قلب او دارد، قلب او را از خودش برمی‌گرداند و در نهایت، حقیقت خویش را از یاد می‌برد و شبهه جبر در رابطه با سیطره تام خداوند بر قلب انسان و تغییر و تقلب آن به هر نحوی که بخواهد، زمانی قابل طرح است که مبتنی بر سنت‌های لایتغیر الهی نبوده و نتیجهٔ عمل سوء یا خیر خود بنده نباشد. حال آنکه خدافراموشی و نسیان خداوند انتخاب سوء خود شخص بوده است که در گرفتاری به عقوبت آن، حتی اگر خود شخص نخواهد، خداوند هویت و خویشتن شخص را از او خواهد گرفت و مبتلا به خودفرااموشی خواهد شد. این روایت، در واقع اشاره به نتیجهٔ قطعی عمل سوء شخص دارد. در کتاب شرح **چهل حدیث** امام خمینی ره نیز در بحث از احاطه قیومی حق تعالی به آیات متعددی اشاره شده که خداوند را با صفت «قرب» توصیف کرده‌اند: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» (بقره: ۱۸۶) یا «وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶). ایشان می‌فرمایند:

در این آیات توصیف حق تعالی به قرب ... مبنی بر یک نحو مجاز و استعاره است والا ساحت مقدسش منزه از قرب و بُعد حسی و معنوی است، چه که اینها مستلزم یک نحو تحدید و تشبیه است که حق تعالی منزه از آن است، بلکه حضور قاطبهٔ موجودات در بارگاه قدس او حضور تعلقی است، و احاطهٔ آن ذات مقدس به ذرات کائنات و سلسله موجودات احاطهٔ قیومی است و آن از غیر سنخ حضور حسی و معنوی و احاطهٔ ظاهری و باطنی است (موسوی خمینی، ۱۳۶۹، ص ۲۸۸).

در نهایت اینکه، دربارهٔ کیفیت انشاء نفوس انسان‌هایی که با سوء سیره و بدمشقی خدا را کنار گذاشته و از یاد برده‌اند، می‌توان گفت: عملکرد خود آنها موجب خودفرااموشی در آنها می‌شود. از این رو، خداوند علت‌العلل همه چیز است، از این جهت که این سنت لایتغیر منسوب به اوست که هر کس خدا را فراموش کرد، خود را فراموش خواهد کرد و در عمل نیز جریان یافتن و تحقق یافتن این نتیجه منوط به اراده اوست، این انشاء را به خود نسبت داده است:

وقتی همت انسان به سمت طبیعت متوجه شد، از سمت ماوراء طبیعت باز می‌ماند و نسبت به سمتی که بازمانده است، ناسی می‌شود، و این کار چون ممکن‌الوجود است، محتاج به فاعل است و آغاز نظام فاعلی در سلسله آفرینش خداوند است، لذا خدای سبحان این کار را به خود نسبت داده، فرمود: خداوند اینها را از یاد خودشان برد که دیگر به فکر خودشان نیستند (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۲۰۲-۲۰۳).

برخی محققان در تبیین چگونگی اثر خدافرااموشی در سلسله‌علل انشاء نفوس انسان معتقدند:

وقتی انسان خدا را فراموش کند، اسماء حسنی و صفات علیای او را که با صفات ذاتی انسان ارتباط مستقیم دارد نیز فراموش می‌کند؛ یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می‌برد، در نتیجه قهرأ انسان نفس خود را مستقل در هستی می‌پندارد، و به خیالش چنین می‌رسد که حیات و قدرت و علم و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را که صاحب استقلال در تأثیر می‌پندارد، و خیال می‌کند که این خود آنهاست که یا تأثیر می‌کند و یا متأثر می‌شوند. اینجاست که به نفس خود اعتماد می‌کند، با اینکه باید بر پروردگارش اعتماد نموده، امیدوار او و ترسان از او باشد ... (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ذیل آیه ۱۹ سورهٔ حشر).

چنین کسی پروردگار خود و بازگشتش به سوی او را فراموش می‌کند و از توجه به خدا اعراض نموده، به غیر از او توجه می‌کند. نتیجه همه اینها این است که خودش را هم فراموش کند؛ زیرا او از خودش تصویری دارد که او نیست، او خود را موجودی مستقل الوجود، و مالک کمالات ظاهر خود، و مستقل در تدبیر امور خود می‌داند، موجودی می‌پندارد که از اسباب طبیعی عالم کمک گرفته، خود را اداره می‌کند، درحالی که انسان این نیست، بلکه موجودی است وابسته، و سراپا جهل و عجز و ذلت و فقر و امثال اینها. آنچه از کمال از قبیل وجود، و علم و قدرت و عزت و غنی و امثال آن دارد، کمال خودش نیست؛ بلکه کمال پروردگارش است ... حاصل اینکه علت فراموش کردن خویش، فراموش کردن خداست.

براین اساس، از نظر برخی علت تحریم «لهو» یات این است که انسان از خود غافل و بی‌خود می‌شود و حال آنکه منشأ صدور هر کار صحیحی در انسان، توجه به خویشتن است:

توجه به اینکه چه کسی هست؟ کجا هست؟ چه کاری برایش مصلحت دارد و چه کاری مصلحت ندارد؟ چه کاری را باید انجام دهد و چه کاری را نباید انجام دهد؟ صرفاً در صورت توجه است که انسان می‌تواند راه درست را انتخاب کند، اما وقتی عوامل خارجی آنچنان بر وی مسلط شدند و مقهورش کردند که اصلاً غافل شد و دیگر توجهی به خودش ندارد و قدرت گزینش از او گرفته خواهد شد، و به اصطلاح قرآن گرفتار حالت لهو می‌شود، حالتی که در بعضی مراتب حرام است و در مراتب دیگری اخلاقاً مذموم (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۰۰).

۴. جایگاه «خدا فراموشی» در سلسله نتایج و عواقب «نسیان خویشتن»

از نظر ابن عربی، انسان مظهر تام و تمام جمیع اسمای الهی است؛ چراکه بر صورت الهی خلق شده است. از این رو، با خود فراموشی به خدا فراموشی می‌رسد (ابن عربی، ۱۴۱۸ق، ج ۶ ص ۳۷۴) و نسیان خویشتن در نهایت، موجب نسیان خداوند می‌شود. در آیات قرآن نیز خداوند هم مبدأ و سرسلسله علل و هم معاد و منتهای امور معرفی شده است: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» (حدید: ۳)؛ اول و آخر اوست؛ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶)؛ از خداییم و به سوی او برمی‌گردیم؛ «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری: ۵۳)؛ آگاه باش، بازگشت همه امور به سوی خداست. اینها بیانگر این است که خداوند هم ابتدا و علت‌العلل و سر منشأ امور است و هم انتهای همه چیز است و نتیجه امور به او برمی‌گردد.

در بررسی جایگاه خدا فراموشی در سلسله نتایج نسیان خویش، می‌توان به روایت مشهوری از حضرت علی علیه السلام اشاره کرد که خودشناسی را راهی برای رسیدن به خداشناسی معرفی کرده است. به عبارت دیگر، معرفت به رب را نتیجه و ماحصل معرفت به نفس دانسته است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۵۸۸). در میان منابع دینی و مجامع روایی، مضامین مشابه این روایت پر شمار است. در روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «من عرف الخلق عرف الخالق و من عرف الرزق عرف الرازق و من عرف نفسه عرف ربه» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۲، ص ۴۵۶) یا در روایت دیگری حضرت علی علیه السلام فرمود: «عجبت لمن یجهل نفسه کیف یعرف ربه» (شیخ الاسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۳۳).

به دلیل همین نوع رابطه و با استناد به همین روایات، علما معرفت نفس را طریقی برای معرفت رب دانسته و معتقدند: انسان برای نیل به غایت نهایی که معرفت رب است، باید معرفت نفس دانسته باشد. همچنان که در

مرصادالعباد از مهم‌ترین مقدمات معرفت حق، آن دانسته شده است که نفس صفت ظلومی و جهولی خود را کاملاً بشناسد و بداند سبب آفرینش او چیست و جایگاهش کدام است (رازی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۶). قرآن کریم نیز در سوره یس، سر غفلت انسان از مبدأ و قیامت و نسیان خداوند را نتیجه همان غفلت انسان از خویشتن خویش می‌داند:

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَتَسَىٰ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس: ۷۸ و ۷۹)؛ و بزد برای ما مثلی و فراموش کرد آفرینش خود را، گفت کیست که زنده کند استخوان‌ها را درحالی که آنها پوسیده شده بگو زنده کند آنها را آنکه آورد آنها را نخستین بار و او به هر آفرینشی داناست.

بنابر آنچه در مقدمه گذشت، چون مبدأ و معاد خدا و آخرت یکی است، در نتیجه اگر انسان مبدأ خود را فراموش کند، معاد خود را هم از یاد می‌برد. در این بین، فراموشی نفس هم زمینه نسیان پروردگار است و هم معلول آن.

آیت‌الله جوادی آملی، در تبیین مفاد آیات ۷۹ و ۷۸ سوره یس، خدافراموشی را نتیجه خودفراموشی دانسته است و در تفسیر کلام، با آیه ۱۹ سوره حشر می‌فرماید: در این آیات خدافراموشی علت خودفراموشی ذکر شده است «لا تكونوا كالذين نسوا الله فانساهم انفسهم». ایشان در نهایت در تحلیل خود از نقش خدافراموشی، در سلسله علل خودفراموشی چنین می‌گوید:

آیه ۷۸ و ۷۹ سوره یس به منزله عکس آیه ۱۹ سوره حشر است. در سوره حشر می‌فرماید، چون خدا را فراموش کرده‌اند، خدا اینها را از یاد خودشان برد. در سوره یس می‌فرماید: چون که خودشان را فراموش کرده‌اند، قیامت از یادشان رفت و آن را انکار کردند. معلوم می‌شود مسئله معرفت نفس، هم در معرفت مبدأ تأثیر دارد و هم در معرفت معاد سهم تام دارد. ممکن نیست کسی خود را بشناسد و خدا را نشناسد، یا خود را بشناسد و قیامت خود را نشناسد. اگر خود را فراموش کرد، هم معادش را فراموش می‌کند هم مبدأ خود را فراموش می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۲۷۳).

همین سخن را علامه طباطبائی، در مقایسه حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» با آیه ۱۹ سوره حشر بیان فرموده‌اند: «حدیث مزبور در حقیقت عکس نقیض، آیه ۱۹ سوره حشر است. در این آیه «فراموشی خدا»، مستلزم «فراموشی از خود» معرفی شده و عکس نقیض آن، این است که خودیابی مستلزم خدایابی است و این همان مضمون حدیث است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶ ص ۱۷۰).

بنابراین، همان‌گونه که بیان معرفت نفس و معرفت خدا با معرفت معاد ملازم وجود دارد، میان فراموشی نفس و فراموشی خداوند یا نسیان معاد نیز تلازم وجود دارد. اگر کسی خود را مشاهده کند، با مبدأ و معاد نیز آشنا می‌شود و اگر انسان به خودفراموشی مبتلا گشت، به انکار مبدأ و معاد می‌پردازد.

حضرت علی علیه السلام نیز در مورد این ملازم چنین فرمودند: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ» (انصاری قمی، ۱۳۵۹، ج ۲، ص ۴۹۵)؛ در شگفتم از کسی که خود را نمی‌شناسد، چگونه پروردگارش را می‌شناسد. همچنین، فرموده‌اند: «مَنْ عَجَزَ عَنْ مَعْرِفَةِ نَفْسِهِ فَهُوَ عَنْ مَعْرِفَةِ خَالِقِهِ اعْجَزَ» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۷ق، ج ۲۰، ص ۲۹۲)؛ هر کس از معرفت نفس ناتوان باشد، یقیناً از معرفت خالقش عاجزتر خواهد بود.

در نهایت، طبق آیات قرآن کسی که امروز در اثر غفلت از خود نمی‌تواند خدا را بشناسد، مصیبت کور بودن او نسبت به پروردگار نه تنها در این دنیا است، بلکه در آخرت نیز کور محسور می‌شود. آیات متعددی به این امر تصریح دارند: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه: ۱۳۴)؛ کسی که از یاد و ذکر من اعراض کند، در

نتیجه زندگی دنیا برایش تنگ می‌شود و در روز قیامت او را کور محشور می‌کنیم. در آیه دیگر: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَخْجُوبُونَ» (مطففین: ۱۵)؛ به درستی که آنها در آن روز از پروردگار خود محجوب و پوشیده‌اند. همچنین، سؤال خود آنها در قیامت چنین است: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» (طه: ۱۲۵)؛ پروردگارا چرا ما را کور محشور نمودی؟.

لازم به یادآوری است که در مقابل آیات یاد شده، آیاتی نیز وجود دارند که بیانگر این هستند که آدمی با ورود به برزخ و بالاتر از آن در قیامت، حقایق را درمی‌یابد و به اشتباهات گذشته خود اعتراف می‌کند: «يَوْمَئِذٍ يُوقِفِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقُّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (نور: ۲۵)؛ در آن روز که کيفر هر کس به تمام و کمال به او داده می‌شود و هر کس می‌یابد که خداوند همان حقیقت مطلق و محض، آشکار است. همچنین، در سوره سجده می‌فرماید: «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» (سجده: ۱۲)؛ پروردگارا ما دیدیم و شنیدیم.

حال مسئله این است که جمع بین این دو دسته آیات که یکی حکایت از کوری اهل دوزخ می‌کند و دیگری، حاکی از این است که انسان در قیامت چشمی تیزبین دارد و حقایق را در می‌یابد، چگونه ممکن است؟ در این رابطه می‌توان گفت: این سؤال [یعنی «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» (طه: ۱۲۵)] و آن اعتراف [«رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» (سجده: ۱۲)] نشانه این است که آنها نسبت به اصل مبدأ و معاد بینا و آگاه می‌گردند، اما آنچه از آن کور هستند همان محرومیت از دیدار جمال پروردگار جمیل و رحمت واسعه الهی است که همه جا را فرا گرفته است. آنان همان گونه که در دنیا جز آنچه مظهر غضب و خشم خداوند بود، نمی‌دیدند و باور نمی‌داشتند در آخرت نیز جز غضب و خشم الهی را مشاهده نمی‌کنند. آنچه را آنان مشاهده می‌کنند، همان ظهور جلال خداوند است و به آنچه که اعتراف می‌کنند، همان سوزندگی و حرارت آتش است که انکار آن می‌نمودند. اما دیگران که در دنیا، مظاهر رضا و رحمت خداوند را مشاهده می‌کردند، در آخرت نیز از غضب خداوند مصون بوده و از زفیر و شهبیق جهنم که تا فرسنگ‌ها جریان دارد، در امانند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۵ و ۳۵۶).

نتیجه گیری

۱. «خودفراموشی»؛ یعنی انسان ذات و فطرت و اصل خودش را که فقر و حاجت ذاتی به خداست، از یاد ببرد و خود را مستقل در تأثیر بداند و خویشتن را کمتر یا بیشتر از حد خود تصور کند.
۲. در این پژوهش، به ارتباط سه بحث با یکدیگر پرداخته شد: «فراموش کردن خدا»، «فراموش کردن خود»، «فراموش شدن توسط خدا». این سه در طول یکدیگر قرار دادند، با این تفسیر که: خدا افرادی را که او را فراموش کنند، از خویشتن خویش می‌گیرد. بنابراین، آنها کاری نمی‌کنند که شایسته لطف الهی باشند، بلکه از نظر لطف و مرحمت الهی می‌افتند. بنابراین، منسی شدن، یعنی مورد لطف قرار نگرفتن و از لطف الهی محروم شدن. این «خودفراموشی»، نتیجه «خدافراموشی» است. از سوی دیگر، با توجه به اینکه انسان مظهر تام و تمام جمیع اسمای الهی است؛ چون بر صورت الهی خلق شده است. از این رو، با خودفراموشی به خدافراموشی می‌رسد.
۳. در مقام رفع تعارض ظاهری آیات ۷۹ و ۷۸ سوره یس که خدافراموشی را نتیجه خودفراموشی دانسته، با آیه ۱۹ سوره حشر که خدافراموشی را علت خودفراموشی ذکر کرده است، گفته شد: جمع این دو آیه بیانگر این است که مسئله معرفت نفس، هم در معرفت مبدأ تأثیر دارد و هم در معرفت معاد سهم تام دارد. ممکن نیست کسی خود را بشناسد و خدا را شناسد، یا خود را بشناسد و قیامت خود را شناسد. اگر خود را فراموش کرد، هم مبدأ و هم معادش را فراموش می‌کند.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه علی نقی فیض الاسلام اصفهانی، تهران، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام.
- ابن ابی الحدید، ۱۴۰۷ق، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، بیروت، دار الجیل.
- ابن بابویه، محمد بن علی، بی تا، علل الشرایع، قم، مکتبه الدوری.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، ۱۴۲۰ق، التحریر و التئیر، بیروت، مؤسسه التاریخ، بیروت.
- ابن عربی، محی الدین محمد، ۱۴۱۸ق، الفتوحات المکیه فی معرفه الاسرار المالکیه و المالکیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، چ سوم، بیروت، دارالصادر.
- انصاری قمی، ناصرالدین، ۱۳۵۹، غرر الحکم و درر الکلم، شرح جمال خوانساری چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- بحرانی، سیدهاشم، ۱۴۱۶ق، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، تهران، بنیاد بعثت.
- پتریک مسترسن، ۱۳۹۰، الحاد و از خود بیگانگی: بررسی خاستگاه های فلسفی الحاد معاصر، ترجمه سیدابراهیم موسوی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰ق، غرر الحکم و درر الکلم، مصحح: سیدمهدی رجائی، چ دوم، قم، دارالکتاب الإسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، معرفت شناسی در قرآن، قم، اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، ب، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۷، توحید در قرآن، قم، اسراء.
- خوانساری، محمد، ۱۳۵۹، منطق صوری، چ سوم، تهران، آگاه.
- رازی، نجم الدین، ۱۳۷۳، مرصاد العباد، تصحیح: محمدامین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: داودی، صفوان عدنان، بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، بیروت.
- زمخشری، جارالله، ابی القاسم محمود بن عمر، ۱۹۹۲، اساس البلاغه، بیروت، دار صادر.
- شیخ الاسلامی، حسین، ۱۳۷۴، غرر الحکم و درر الکلم از امام علی علیه السلام، قم، مؤسسه انصاریان.
- صدر المتألهین، ۱۳۶۸، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، قم، مکتبه المصطفویه.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۶ق، نهایت الحکمه، چ سیزدهم، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- _____، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ق، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چ سوم، تهران، ناصر خسرو.
- طیب، سیدعبدالحسین، ۱۳۷۸، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، چ دوم، تهران، انتشارات اسلام.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰، تفسیر عیاشی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، کتاب العین، چ دوم، قم، هجرت.
- کاکاوند، رشید، ۱۳۹۲، نگاهی به مفهوم از خود بیگانگی یا الیناسیون، تهران، اندیشه سرا.
- کاشانی، ملافتح الله، ۱۳۴۶، تفسیر کبیر منهج الصادقین، ۱۰ جلد، تهران، افسن اسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الأنوار، چ دوم، بیروت، مؤسسه الوفا.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۶، اخلاق در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- موسوی خمینی، سیدروح الله، ۱۳۶۹، چهل حدیث، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- نراقی، محمدمهدی، ۱۳۷۸، جامع السعادات، نجف، چاپ محمد کلانتر.
- نصری، عبدالله، ۱۳۹۴، انسان شناسی در قرآن، چ نهم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.